



فهرست

- 318..... سخن سردبیر / بررسی میزان تأثیرگذاری و رضایتمندی تغییر روش تدریس استادمحور به رویکرد نیازمحور در گروه معارف اسلامی از دیدگاه دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه 325
/ مهوش کهریزی / مریم جنت‌المکان / رستم جلالی
نقد و بررسی کتاب درسی «دانش خانواده و جمعیت (ویراست دوم)» 337
/ اعظم عبادی
مبانی بایسته انسان شناختی علوم انسانی از منظر قرآن کریم 361
/ رضا لکزایی
تبیین ملزومات معرفت‌شناختی عدالت از دیدگاه فارابی به منظور استخراج دلالت‌های آن در عرصه عدالت تربیتی 381
/ سینا ترکانوند / سوسن کشاورز / اکبر صالحی / محمدحسن میرزا محمدی
کژکارکرد کنونی دانشگاه‌های ایران، مانع پیاده‌سازی الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت 405
/ علیرضا عالی‌پور
بازخوانی و تبیین مفهوم مزاج روان بر پایه علوم نوین در روان‌شناسی شخصیت: به سوی تدوین راهبردی بومی در ارزیابی زیبایی و ترجیحات محیطی 425
/ محسن دهقانی تفتی / غلامحسین معماریان / فرهنگ مظفر / محمدرضا شمس اردکانی
ظرفیت ادعیه اهل بیت در مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی 447
/ محمود کریمی / علی عبدالله‌زاده
سبک زندگی سیاسی امام سجاد(ع) و نقش آن در حفظ و رونق شیعه 471
/ عمران عباسپور
چکیده انگلیسی 497

فصلنامه مطالعات معرفتی در

دانشگاه اسلامی

76

سال بیست و دوم / شماره سوم ، پاییز 1397

ISSN 2322-5246

صاحب امتیاز:

پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها

مدیر مسئول: حجت‌الاسلام دکتر حبیب محمدنژاد

سردبیر: حجت‌الاسلام دکتر عبدالحسین خسروپناه

هیئت تحریریه: (به ترتیب الفبا)

جواد اژه‌ای، دانشیارگروه روانشناسی تربیتی و مشاوره دانشگاه تهران

و هیات علمی معین پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی

رضا برنجکار، استاد گروه فلسفه دانشگاه تهران

عبدالحسین خسرو پناه، استاد پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و

هیات علمی معین پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی

علی‌اکبر رشاد، استاد پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

محمد محمدرضایی، استاد گروه فلسفه دانشگاه تهران

سیدحسین مصطفوی، استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه امام صادق (ع)

مجید معارف، استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

حسن‌ملکی، دانشیار گروه فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه علامه طباطبائی

و هیات علمی معین پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی

ویراستار فارسی: کورش گوهریان

ویراستار انگلیسی: بهرام انجم روز

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مرتضی گنجی استانبجین

نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان قدس و

وصال، کوچه اسکو، پلاک 15، کد پستی: 1417833411

تلفکس: 021-84222481

«فصلنامه در سایت ISC ، noormags و magiran نمایه می‌شود»

Website: <http://ksiu.nahad.ir>

E-mail: dislamic5@gmail.com

قیمت: 25000 ریال

فصلنامه «مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی»

طبق نامه 3/195771 مورخ 1391/10/06 « کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور»، به دریافت

درجه «علمی - پژوهشی» نایل شده است.

سخن سردیبر

چهارمین شماره «نامه فرهنگستان علوم» (مجله علمی تخصصی فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران) منتشره در پاییز 97 به دستم رسید و نگاشته دکتر رضا داوری اردکانی، استاد فلسفه و رئیس فرهنگستان علوم (1377 تا کنون) و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی (1363 تا کنون) در این نشریه را با عنوان «مقدمه‌ای بر یک مباحثه و مصاحبه؛ مدعیان و منتقدان علم دینی با هم قرابت دارند» و نیز مصاحبه‌ی وی در میزگرد با جمعی از استادان با عنوان «درباره ماهیت علوم انسانی و نسبت آن با دیانت اسلامی» و عنوان فرعی «علوم انسانی، راهنما و راهگشای توسعه است»، با اشتیاق مطالعه کردم.

اشتیاق نگارنده از دو جهت نشأت گرفته بود: اول اینکه، تبیین دکتر داوری از قرابت مدعیان علم دینی با منتقدان علم دینی را در این نگاشته بیابم؛ البته تنها این جمله را یافتم: «مدعیان دینی کردن علوم اجتماعی و کسانی که اخیراً به من از بابت اظهار نظرم ناسزا گفته‌اند، با هم قرابت دارند و شاید همین نزدیکی، آنها را بر ضد من برانگیخته باشد». پس وجه قرابت آن دو طایفه از منظر رئیس فرهنگستان علوم، نگرش انتقادی این دو گروه متعارض با وی بود؛ عجب وجه قرابت حکیمانه‌ای! شاید بتوان این قرابت را از طریق شباهت خانوادگی ویتگنشتاین توجیه کرد!

دوم اینکه، سالهای گذشته دیدگاه دکتر داوری را درباره کلیت علوم انسانی، در کتابهای «علم، اخلاق و سیاست»، «فرهنگ، فلسفه و علوم انسانی» و «خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی» مطالعه کرده بودم و در جشن تکریم هشتاد سالگی استاد هم گزارش مختصری از آن ارائه کردم که از آن استقبال شد. همچنین موضوعات علوم انسانی از جمله: خرد، سیاست، اخلاق، توسعه، فرهنگ، تاریخ، روشنفکری، ایدئولوژی، تربیت و فلسفه را در کتابهای «فارابی، فیلسوف فرهنگ»، «سیاست، تفکر، تاریخ»، «درباره تعلیم و تربیت در ایران»، «سیاست و فرهنگ»، «فرهنگ، خرد و آزادی» و غیره را خوانده بودم و اینک با خود گفتم شاید مطالب نوی در این نشریه علمی که جوابی به منتقدانش نسبت به پاسخ وی به دبیرخانه هم‌اندیشی اسلامی در چند ماه پیش بود، بیابم. اما سخن تازه‌ای غیر از آن پاسخ دکتر داوری نیافتم.

استاد در پاسخ به دبیرخانه مذکور به چند نکته مهم اشاره کرده‌اند:

1. سی سال از طرح علوم انسانی اسلامی بدون نتیجه‌ای می‌گذرد و در آینده نیز به نتیجه نمی‌رسد. چون این طرح با مطلب سیاسی خلط شده است.

سرخ سردبیر ♦ 319

2. تفاوت ماهوی علم و دین، اجازه نمی‌دهد علم به وصف دینی اتصاف یابد و تنها علومی مانند فقه و اصول فقه و حدیث و تفسیر و کلام و فلسفه اسلامی که مسائلش دینی‌اند، علوم اسلامی به شمار می‌آیند.
 3. علوم با روش خاص به تحقیق مسائل می‌پردازند و با ملاک بیرون از خودشان سنجیده نمی‌شوند. پس دین نمی‌تواند ابزار سنجش مسائل علمی قرار گیرد و دینداران تنها می‌توانند بعد از آشنایی کافی نسبت به علوم اجتماعی، نظر انتقادی نسبت به برخی از مسائل این علوم داشته باشند.
 4. علم اجتماعی، علم نظم جامعه مدرن است و با نظم تجدد تناسب دارد و بدون اطلاع وسیع از آن نمی‌توان علم دیگری جانشین آنها شود.
 5. علم و جامعه با هم قوام می‌یابند. جامعه کنونی ما جامعه توسعه‌نیافته است و همه نیازهای جامعه مدرن را دارد. پس باید ابتدا راه ساختن جامعه دینی یافت شود تا از تکنولوژی‌گرایی آزاد شود، شاید افقی به رویمان گشوده شود. پس به جای بحث از علوم اجتماعی اسلامی، باید درباره شرایط امکان تجدید عهد دینی و بنای یک جامعه اسلامی اندیشید.
 6. علم، یک طرح مهندسی ساختنی نیست؛ یافتنی است.
- این پاسخ به دبیرخانه مذکور و نگاشته در نامه فرهنگستان، قدری بنده را متعجب ساخت و احساس کردم تحولی در اندیشه عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی اتفاق افتاده است! چون با مطالب در آثار پیشگفته، تفاوت اساسی یافتم و البته مانعی هم ندارد؛ زیرا یکی از ویژگی‌های دانشمندان می‌تواند تحول در اندیشه باشد. اما این تحول اساسی، قدری تعجب را افزون می‌کند. هر چند استاد بر این باور است که تحول گوهری در نظراتش پدید نیامده است و به گفته وی: «امروز همان می‌گویم که چهل سال پیش می‌گفتم» «من از اصول فکری خود منصرف نشده‌ام، الا اینکه چهل سال پیش حادثه دینی شدن نظم زندگی و فکر و عمل را سهل می‌انگاشتم». اما خوانندگان وی چنین برداشتی ندارند و تحول فکری در گفتار و نوشتار اخیرشان در مبحث علم دینی و حتی نگرش ایشان به مدرنیته را درمی‌یابند.
- بنده هیچ‌گاه طرفداری علوم اجتماعی دینی را به دکتر داوری نسبت ندادم و به همین جهت در کتاب «در جستجوی علوم انسانی اسلامی» به نظرات ایشان در باب علوم انسانی پرداختم و نیز از نقدهای ایشان بر علوم اجتماعی مدرن در سایر آثارشان نمی‌خواهم به عنوان تأییدی برای علوم اجتماعی اسلامی استفاده کنم؛ اما سختم این است: مبانی هرمنوتیکی و ملاحظات دکتر داوری به سوی کتیوسم و نقد مبانی مدرن و توسعه و تجدد در آثار و سخنان ایشان در همین نشریه مبنی بر حاکمیت اراده، معناداری علم دینی را موجه می‌سازد.
- وقتی استاد داوری بین دکارت و اشاعره یا فلسفه جدید اروپایی و اشعریت شباهت‌سازی می‌کند و تقدّم اراده بر علم را به دکارت نسبت می‌دهد و تصریح می‌کند که انسان چیزی جز اراده نیست و اراده، مدار جامعه جدید است و اراده را صرف قوه نفسانی نمی‌داند و اراده تغییر جهان و علم کارساز در تجدد را متحد می‌شمارد و علوم اجتماعی را به جهان متجدد، متعلق می‌داند؛ چگونه به انکار علوم اجتماعی دینی

می‌پردازد؟ پس با صرف نظر از صحت و سقم تبیین دکتر داوری از جهان تجدد، آیا می‌توان با غرب‌شناسی ایشان، علم دینی را نپذیرفت؟ آیا با اراده اجتماعی معتقدان به علم دینی و اراده جمعی جامعه دینی نمی‌توان از معناداری علم اجتماعی اسلامی سخن گفت؟

دکتر داوری در آثارش پرسشهای مهمی مطرح می‌کند؛ اینکه چرا باید علوم انسانی مدرن را به درستی شناخت و اینکه علوم انسانی را برای چه می‌خواهیم؟ آیا همه علوم انسانی لازم است؟ آیا بخشی از علوم انسانی لازم است؟ علوم انسانی بومی غیر سکولار به چه معناست و اصلاً چگونه می‌تواند تحقق پیدا کند؟ چه نیازهایی با علوم بومی غیر سکولار برآورده می‌شوند؟ نسبت علوم انسانی و اجتماعی با دیگر علوم چیست؟ نسبت قدرت و علوم انسانی چیست؟ نسبت مبانی این علوم با اخلاق دینی و جامعه دینی چیست؟ اینها پرسشهای دقیق فلسفه علوم انسانی است که باعث نگرش انتقادی به علوم انسانی می‌شود و صد البته باید به آنها پاسخ داد.

بحث بنده در این مقاله این نیست که آیا برای اسلامی شدن جامعه باید قبلاً علوم اجتماعی اسلامی ساخته شود یا برعکس! و نیز بحث این مقاله در شیوه تأسیس علوم اجتماعی اسلامی نیست تا گفته شود باید روسو و منتسکیو و مارکس و وبر و دورکیم و هوسرل و دیلتای شناخته شوند تا بتوان از تأسیس علوم اجتماعی جدیدی سخن گفت؛ بلکه بحث در معقولیت و معناداری علوم انسانی اسلامی است و در باب چگونگی و روش‌شناسی آن در مجال دیگر باید سخن گفت. بی‌شک، مدعیان علم دینی باید به خوبی و از حیث مبانی و اصول و روش و ساختار، علوم اجتماعی مدرن را بشناسند.

با این سخن هم که باید جامعه جدید را شناخت و به مفاهیم جدیدی مانند علم و آزادی و تکنولوژی بسنده نکرد و باید ریشه این مفاهیم و چگونگی تحصیل این مفاهیم را جو یا شد، مخالفتی ندارم؛ اما وقتی ایشان بین علم از یک طرف و فرهنگ و عقل از طرف دیگر، همبستگی می‌سازد و فرهنگ و عقل را صفت و جلوه یک دوران تاریخی می‌شمارد و علم را شأنی از تاریخ و زمان می‌داند؛ چگونه نمی‌تواند علوم اجتماعی اسلامی، یعنی علوم اجتماعی مبتنی بر عقل و فرهنگ در تاریخ اسلامی را تصور کند؟ چگونه وی از طرفی به دنبال گمشده‌ای به نام خانه خرد قدسی است و از جانب دیگر، علوم اجتماعی قدسی مبتنی بر خرد قدسی را نمی‌پذیرد.

عجیب اینکه وی در نامه فرهنگستان تصریح می‌کند: «یک عهد تاریخی زمانی به پایان می‌رسد که فتور و تزلزل در ارکان اصول و مبادی آن راه یابد. راه یافتن فتور و تزلزل در اصول و مبادی یک تاریخ نیز چنانکه دیده‌ایم، غالباً مصادف با ظهور تفکر دیگری بوده که این تفکر جای اصول و مبادی قدیم را می‌گرفته است.» و از طرفی در آثار دیگرش از فتور و تزلزل در ارکان اصول و مبادی مدرنیته سخن می‌گوید و با این وجود حاضر نیست از رویکرد جدید به علوم اجتماعی که مبتنی بر مبانی دینی باشد، دفاع کند!

این سخن جناب داوری هم صحیح است که گفته‌اند: جامعه جدید، سکولار است؛ عملش هم سکولار است و مصلحتش نیز سکولار است؛ اما مگر در اسلامی سازی علوم انسانی بنا بر این است که جامعه جدید

سخن سردبیر ♦ 321

سکولار و علم سکولار و مصلحت سکولار، دینی شود؟ دینی شدن علوم اجتماعی، طرحی نو با مبانی نو و اصول نو در مقابل بحرانهای علم مدرنی است که دکتر داوری در آثارش بدان اشاره می‌کند.

تصویر اغلب اندیشمندان از علوم اجتماعی اسلامی، علوم اجتماعی مبتنی بر مبانی حکمی و اسلامی برای توصیف جامعه مطلوب و توصیف جامعه محقق و تغییر جامعه تحقق یافته به جامعه مطلوب است و به هیچ وجه، اسلامی‌سازی علوم اجتماعی به معنای نفی کاربست روش تجربی یا فقهی‌سازی علوم اجتماعی یا دستوری ساختن اسلامیت علوم اجتماعی نیست. نمی‌دانم چگونه دکتر داوری، علوم اجتماعی اسلامی را اینگونه غیر واقع‌بینانه توصیف می‌کند؟ مگر کسی خواسته برای تأسیس علم دینی زمانی تعیین کند که به ناچار مجبور به استفهام انکاری شده است؟

شاید دکتر داوری از سند شورای اسلامی‌سازی دانشگاهها یا سایر اسناد مصوب در شورای عالی انقلاب فرهنگی به چنین برداشتی دست یافته است! که در این صورت، باید به عنوان عضو باسابقه آن شورا به استفهام انکاری می‌پرداخت؛ هر چند چنین برداشتی از این اسناد نیز به نظر نگارنده روا نیست.

هیچ یک از مدعیان علم دینی، علم را وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد و اغراضی ندانسته‌اند که هر کس بتواند با آن هر چه بخواهد بکند. همچنین استاد داوری نباید گمان کنند تنها ایشان، تصویر واقع‌بینانه‌ای از علم مدرن دارد و طرفداران علم دینی، نسبت به مقدمات و شرایط حاکم بر علم در قرن هفدهم اروپا آگاهی ندارند. باید عرض کنم به خاطر همین آگاهی از علوم اجتماعی مدرن است که بسیاری از طرفداران علوم اجتماعی اسلامی به دنبال اسلامی‌سازی علوم اجتماعی مدرن نیستند و چنین کاری را نوعی تناقض می‌شمارند.

سؤال دیگر بنده از دکتر داوری این است که چرا کلی‌گویانه طرح علم دینی را همانند ملامتگران، سیاسی می‌شمارد؟ آیا این ادعا با کلیتیش نوعی سیاست‌زدگی نیست؟ آیا خود ایشان بین علم اجتماعی دینی و سیاست خلط نکرده است؟ چرا به صراحت و مکرر اعلام می‌کند: «دینی کردن علم، یک شعار سیاسی است؟» آیا ایشان به منتقدانش اجازه می‌دهد که دیدگاهش در باب علم اجتماعی و توسعه و فلسفه و روشنفکری و هنر و غیره را شعار سیاسی بنامند و سایر اندیشه‌ها و حتی پرسشهای فلسفی او دربارهٔ مدرنیته و جامعه و انسان و غیره را سیاسی بخوانند؟ اینگونه ادبیات، چیزی جز توهین مؤدبانه به اهل اندیشه نیست.

وی در یکی از نگاهشده‌هایش به زیبایی می‌فرماید: «کاش می‌توانستیم به حرفهای سیاسی که در لباس فلسفه و یا به نام فلسفه زده می‌شود، اهمیت ندهیم. بعضی‌ها ممکن است با ادبیات فلسفی سخن بگویند یا لباس فلسفی بر سخنان سیاسی خود بپوشند؛ ولی این کارها جامعه را به پیش نمی‌برد». اما خیلی عجیب است با وجود چنین درد دلی، خود چنان می‌کند که نباید بکند و جمعی از مدعیان علم دینی را که خالصانه به تحقیق و تدوین مباحث علوم انسانی اسلامی می‌پردازند، سیاسی می‌خواند.

نگارنده با نقدهای سیاسیون و سخنان بی‌ادبانهٔ برخی از نویسندگان که ادعای اخلاق و عرفان شعری آنان گوش فلک را کر کرده است، کاری ندارد؛ اما سؤال این است که چگونه با اینکه ایشان از سیاست‌زدگی

جامعه ایران می‌نالد و از اینکه نقد و نقادی در کشور ما جایی ندارد، گلایه می‌کند؛ اما مسئله علم دینی را طرحی سیاسی می‌شمارد و زحمات دیگران را شعار سیاسی می‌خواند؟
 آیا عقلانی و اخلاقی است که تلاش عالمان در هفتاد سال اخیر در المعهد العالمی للفکر الاسلامی و دانشگاه بین‌المللی اسلامی در مالزی و مؤسسه‌های دیگر سیاسی خوانده شود و تحقیقات دکتر اسماعیل فاروقی و دکتر سید محمد نقیب العطاس و دکتر سید حسین نصر و دکتر مهدی گلشنی و استاد عبدالله جوادی آملی و استاد مصباح یزدی را سیاسی دانست؟ نپذیرفتن یک دیدگاه فلسفی و علمی، نباید باعث سیاسی خواندن آن شود.

نقد اساسی بنده به استاد داوری این است که وقتی به تعبیرشان، معنایی از علوم اجتماعی اسلامی در نمی‌یابد؛ چرا به صراحت به انکارش می‌پردازد؟ آیا ایشان تصدیق بلا تصور را ممتنع و تکذیب بلا تصور را ممکن می‌شمارند؟

پرسش این است که ایشان چگونه می‌تواند بین سخنانش جمع کند؟ وی از یک طرف می‌نویسد: «وقتی می‌پرسند از علوم انسانی اسلامی چه درمی‌یابی، عرض می‌کنم هیچ؛ و وقتی معنایی در نمی‌یابم، چه حکمی می‌توانم بکنم» و در جای دیگر می‌نویسد: «من هیچ وقت و هیچ جا طرح علم دینی و علوم اجتماعی اسلامی را تأیید نکردم و حتی وقتی زمزمه علوم اجتماعی اسلامی آغاز شد، طرح آن را عجیب دانستم». سؤال این است: شما که معنایی از علوم انسانی اسلامی نمی‌یابید؛ چگونه طرح آن را عجیب می‌دانسته‌اید و عجیب‌تر اینکه، در تعبیر دیگری می‌نویسند: «من هرگز علم را به ولایی و دینی تقسیم نکرده‌ام و حرفهایی را که درباره دینی کردن علم می‌زنند، درست نمی‌دانم؛ من در کتابهای...، به صراحت، دینی کردن علم را بی‌وجه و بی‌معنی دانسته‌ام». پرسش این است که اولاً، در کدام کتابتان دینی کردن علم را بی‌وجه و بی‌معنی دانسته‌اید و ثانیاً، چگونه علم دینی را بی‌معنا و بی‌وجه شمردید؛ در حالی که معنایی از آن در نمی‌یابید؟ همچنین در عبارت دیگری می‌فرماید: «از همان آغاز تفوه به علوم اجتماعی دینی، نه فقط آن را نقد کرده‌ام، بلکه از دانشمندان علوم اجتماعی خواسته‌ام که در مورد اسلامی کردن علوم اجتماعی سکوت نکنند!» سؤال این است که از همان آغاز یعنی کدام زمان؟ لطفاً دقیق‌تر بفرمایید و نیز آیا سخن گفتن درباره طرحی که تصویری از آن نیست؛ معقول است؟ همچنین می‌فرماید: «وقتی می‌گفتم که دین را نمی‌توان علمی کرد، قهراً با دینی کردن علم هم موافق نبودم و در نوشته‌های همان زمان به صراحت دینی کردن علم را نفی کرده‌ام» و «به صراحت، دینی کردن علم را کاری عبث خوانده‌ام!» آیا دکتر داوری بدون تصویر علم دینی می‌تواند به نقد آن بپردازد و آن را کاری عبث بشمارد؟

بنده با مطالعه نوشته و مصاحبه استاد داوری در نامه فرهنگستان و نیز پاسخ وی به دبیرخانه مذکور، تنها یک دلیل بر نفی علم دینی یافتیم. وی زبان علم را با زبان دین متفاوت می‌داند و مبادی و غایات و نحوه ارتباط با زندگی و رفتار و مصالح مردمان در علم و دین را مختلف می‌شمارد؛ پس باید به همین تفاوت، علم دینی را انکار کرد. این سخن در تفاوت زبان علم مدرن با زبان دین یا تمایز این دو در مبادی و غایات، نزد برخی از

طرفداران علوم انسانی اسلامی پذیرفتنی است؛ اما آیا مقصود این دسته از طرفداران علم دینی، اسلامی‌سازی علوم مدرنی است که زبان و مبادی و غایتش با دین تفاوت دارد؟ بدون شک، پاسخ منفی است.

ای کاش رئیس فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران به همان اندازه که دغدغه فهمی جامع از مبانی و اصول و ماهیت علوم مدرن دارند و اهل معرفت را به فیض می‌رساند، شناختی دقیق از دیدگاه‌های علم دینی می‌یافتند تا به جای بحثهای انتزاعی و غیر واقعی، نقدهای خود را ناظر به دیدگاه واقعی علم دینی ارائه می‌کردند تا اهل علم از دانش ایشان استفاده بیشتری ببرند.

مطالب عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی غیر از ادعای نیافتن معنایی برای علم دینی، نشان می‌دهد تصویر دقیق و یکسانی از علم دینی ندارد. گاهی می‌گوید: «جامعه دینی اگر تجدید شود، با احکام دین اداره می‌شود و نیازی به علوم اجتماعی ندارد». گویا فرض این است که علوم اجتماعی دینی که برای اداره جامعه دینی تأسیس می‌شود، علوم مشتمل بر احکام دینی است؛ حال آنکه علوم اجتماعی اسلامی به هیچ وجه به معنای فقهی‌سازی علوم اجتماعی نیست. البته برخی از منکران علوم انسانی اسلامی به شدت به دنبال فقهی‌سازی مفاهیم سیاسی، مانند حزب و دموکراسی و غیره‌اند که در جلسات مختلف به نقد آن پرداخته‌ام. استاد داوری در سخن عجیب دیگری می‌فرماید: «تا وقتی جهان دینی بود، به علوم اجتماعی نیازی نداشت؛ به همین جهت علاقه‌ای که به علم اجتماعی دینی اظهار می‌شود به آسانی قابل فهم نیست». تعجب در این است که چرا جهان دینی به علوم اجتماعی نیازی ندارد! مگر مباحث سیاسی فارابی یا مردم‌شناسی ابوریحان یا علم عمران ابن خلدون از سنخ علوم اجتماعی نیستند؟ آری می‌دانم مردم‌شناسی و علم عمران و سیاست گذشتگان غیر از علوم اجتماعی مدرن‌اند و لذا اگر مقصود جناب داوری از علوم اجتماعی، علوم اجتماعی مدرن با حفظ مبانی و اصول و روش مدرن باشد، البته جهان دینی به همه پارادایم‌های آن نیازی ندارد؛ اما به علوم اجتماعی با رویکرد دینی نیاز خواهد داشت.

پرسش دیگری که علاقه‌مندان به فلسفه علوم اجتماعی باید بدان توجه کنند، پرسش از نسبت مسائل علوم اجتماعی مدرن با مسائل علوم اجتماعی اسلامی است و اینکه آیا تعارض مسئله‌ای، در همه مسائل علوم اجتماعی دینی و مدرن وجود دارد یا اینکه برخی از مسائل علوم اجتماعی مدرن، قابلیت بهره‌وری در جامعه دینی را دارند؟ پاسخ به این سؤال می‌تواند نسبت جامعه دینی با علوم اجتماعی مدرن را مشخص سازد.

نکته دیگری در سخنان استاد داوری در میزگرد درباره ماهیت علوم انسانی و نسبت آن با دیانت اسلامی مطرح شد که ناشی از تصویر غیر دقیق وی از علم دینی است. او می‌گوید: «علم هم مثل دین چیزی نیست که با تصمیم شخصی بتوان آن را ساخت. عالمان معمولاً در گوشه‌ای می‌نشینند و کار می‌کنند و وقتی به نتیجه رسیدند، دیگران هم آن نتیجه را می‌پذیرند. علمی که با تصمیم ساخته می‌شود، حداکثر یک خطابه خوب است». بدون شک چنین است. علم با توصیه و بخشنامه حاصل نمی‌شود؛ اما معنایش این نیست که تولید علم، مدیریت‌پذیر نباشد. اگر برخی از مجموعه‌های علمی کشور با مدیران بی‌رمق و فقدان برنامه، از تولید معرفی محروم‌اند؛ دلیل بر مدیریت‌ناپذیری علم و دانش در مراکز نمی‌شود. آیا آمریکا و آلمان و

انگلستان و ژاپن که دستاوردهای علمی جهان را کسب می‌کنند، بدون مدیریت دانش و سیاستهای علمی بدان رسیده‌اند؟ امروز در دنیای مدرن، مدیریت دانش یکی از مهم‌ترین رشته‌های علوم اجتماعی است که برخی از روشنفکران سنتی از آن بی‌اطلاع‌اند.

پس جناب دکتر داوری! حق بدهید به آن همکار محترمان که در پاسخ به نامه جناب عالی بگوید: «شما در انکار اسلامی شدن علوم انسانی شتابزدگی نکنید». متأسفانه در این نگاهش نیز شتابزدگی دیده می‌شود. با این سخنان که تلاش هفتاد ساله محققان علم دینی و علوم انسانی اسلامی دیده نمی‌شود و حتی یک مقاله در علم اجتماعی اسلامی یافت نمی‌شود؛ حاکی از این شتابزدگی است که با اطلاع از آثار مراکز علوم انسانی به راحتی برطرف می‌شود.

برای نمونه: مؤسسه امام خمینی، 135 و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 163 و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 171 کتاب و در مجموع 1577 مقاله در زمینه علوم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و تربیتی و روان‌شناسی و مدیریت و حقوق از سال 86 تا 96 منتشر کردند. ضمن اینکه بسیاری از مراکز دیگر از جمله: دانشگاه علامه طباطبایی و دانشگاه امام صادق(ع) و دانشگاه تهران و غیره و نیز فعالیتهای دیگری همچون: پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها و کرسی‌ها و نشستهای علمی در این گزارش محاسبه نشده است.

تازه باید توجه داشت که این فعالیتهای علمی در زمینه علوم انسانی اسلامی، زائیده تصمیم و حمایت کلان نظام اجرایی کشور بوده و تنها با تدبیر تعدادی از استادان فرهیخته در حوزه و دانشگاه به انجام رسیده است. نگارنده در پایان ضمن تشکر از دکتر داوری به سبب استماع نقد نگارنده، تقاضای گشودن باب گفتگو را دارد و امیدوار است از این کمترین نرنجد و او را از فیض ارشادهای علمی خود محروم نسازد و باور کند که این مقال بدون هر گونه انگیزه سیاسی و تنها با قصد حقیقت‌یابی نگاشته شده است.

شماره هفتاد و ششم فصلنامه مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی نیز با همین انگیزه آماده شده و مقالاتی با عنوانهای ذیل تدوین شده است: «بررسی میزان تأثیرگذاری و رضایتمندی تغییر روش تدریس استاد محور به رویکرد نیاز محور در گروه معارف اسلامی از دیدگاه دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه»، «نقد و بررسی کتاب درسی دانش خانواده و جمعیت (ویراست دوم)»، «مبانی بایسته انسان‌شناختی علوم انسانی از منظر قرآن کریم»، «تبیین ملزومات معرفت‌شناختی عدالت از دیدگاه فارابی به منظور استخراج دلالت‌های آن در عرصه عدالت تربیتی»، «کژکار کرد کنونی دانشگاههای ایران، مانع پیاده‌سازی الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت»، «بازخوانی و تبیین مفهوم مزاج روان بر پایه علوم نوین در روان‌شناسی شخصیت؛ به سوی تدوین راهبردی بومی در ارزیابی زیبایی و ترجیحات محیطی»، «ظرفیت ادعیه اهل بیت در مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی»، «سبک زندگی سیاسی امام سجاد(ع) و نقش آن در حفظ و رونق شیعه».